

ابعاد تحول انقلابی

تقلای علمی در زمینه فهم و نظریه پردازی در باب انقلاب اگر نه همیشه لاقلاً از قرون هیجده و نوزده میلادی به این سو توجه پژوهشگران علوم سیاسی و اجتماعی، و نیز علاقمندان و فعالان انقلابی را به خود معطوف ساخته است. پس از خواب گردی های اولیه در این زمینه و از هنگامیکه کار بست اسلوب علمی در بررسی های علوم انسانی متداول گشت، ضرورت تفکیک، تجزیه و تحلیل و دریافت عمیق عناصر و اجزای تشکیل دهنده، یک تحول انقلابی به خوبی احساس شد. متنی که در زیر مطالعه می کنید ترجمه و تلخیص فصلی است از کتاب تئوری های انقلاب نوشته آلون استانفورد کوهن* استاد علوم سیاسی دانشگاه لانکستر که می تواند در این زمینه مفید فایده قرار گیرد.

مشخص ساختن تعریف اجزای تشکیل دهنده انقلاب، نخستین و شاید دشوارترین مسئله ای است که باید در هنگام مطالعه پدیده انقلاب با آن مواجه شویم. تنوع معانی این اصطلاح در حجم انبوه مطالعات تا بدان حد است که حتی در فصول مختلف یک کتاب تعاریف بسیار متفاوتی از آن به دست داده شده است. (۱) این امر تا حدودی طبیعی است زیرا بقول امان "در واقع هیچ تعریف راستینی... وجود ندارد." (۲) ما این واقعیت برای دانش پژوهی که با گستره وسیعی از گزینه ها روبروست تسلی خاطر نمی آورد، و البته برخی از تعاریف نسبت به برخی دیگر برای تحلیل مفهوم انقلاب نتیجه بخش ترند. دامنه کاربرد اصطلاح انقلاب صرفاً "به تغییرات عمیق سیاسی محدود نمی شود. در زبان متداول امروز از پدیده هایی همچون انقلاب صنعتی، انقلاب سبز، انقلاب در امر ارتباطات و انقلاب جنسی سخن می رود. با توجه به این کاربرد وسیع اصطلاح انقلاب هیچ جای تعجب نیست که کرین برینتون کتاب خویش را با این جمله می آغازد که "انقلاب" کلمه کشداری است." (۳)

1- Cohan, Alvin Stanford, Theories of Revolution. An Introduction 1975.

۱- بنگرید به .

Chalmers Johnson, Revolution and the Social System, Stanford, 1964, esp. Part 2.

2- Peter Amann, Revolution: a redefinition, Political Science Quarterly, 77, 1962, P. 36.

3- Crane Brinton, The Anatomy of Revolution, New York, 1960, P.4. First Published 1938.

از این اثر دو ترجمه به فارسی موجود است. ۱- از انقلاب مذهبی کرامول تا انقلاب سرخ لنین، ترجمه محود عنایت، انتشارات هفته، ۱۳۶۲، ۲- کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی نشر نو.

البته براساس یک درک شهودی، اصطلاح "تحول انقلابی" مفهوم رخدادی ریشه‌ای را به ذهن متبادر می‌سازد که در جریان آن اشکال و صور قدیمی از میان رفته و یا لااقل به تدریج بانگش‌های جدید و غالباً "تجربه نشده جایگزین می‌گردند. بدین ترتیب وقتی که از فنون جدیدی در علم پزشکی مانند کاربرد قلب مصنوعی یا از شیوه‌های مدرن نظامی نظیر جنگ برق‌آسای^(۴) هیتلر سخن می‌گوئیم صفت انقلابی یقیناً "صفتی مناسب است. لیکن نظریه پردازان اجتماعی و جامعه‌شناسان بر روی هیچ تعریف رضایت‌بخشی توافق نظر ندارند. به طور مثال تعریف انقلاب به عنوان تغییر گروه حاکمه یک کشور از راه توسل به خشونت با تعریف انقلاب به معنی دگرگونی ریشه‌ای ارزشهای موجود در جامعه شباهتی ندارد. ولی این تنها اصطلاح انقلاب نیست که مشکل آفرین است. اصولاً "آشفته‌گی مفهومی شدیدی در علوم سیاسی حاکم است. (۵) آنچه اهمیت دارد آن است که در نتیجه گوناگونی تعریف‌ها، یافته‌های تحقیق نیز از الگوهای مختلفی پیروی می‌کنند. مشکل اینجاست که تردید داریم که آیا این گوناگونی یافته‌ها منعکس‌کننده تعاریف مختلفی است که کار پژوهش با آنها آغاز شده یا نمایانگر شرایط خاص سیستم‌هایی است که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. (۶) اما جز در هنگامی که درباره امر مورد مطالعه خود بصیرت کامل داریم نتایج بررسی ما باید همواره مشکوک تلقی گردند، چرا که در دانش سیاسی جایی برای ابهام مفهومی وجود ندارد. اصطلاحات هر رشته خاص از تحقیق باید برای افراد دخیل در آن رشته آشکار باشد. از طریق آزمون فرضیه‌ها و مقایسه نتایج می‌توان به بسط اصول کلی سودبخشی‌نایل آمد که نهایتاً "می‌توانند منجر به تئوری‌ها گردند. ولی در صورتی که پژوهشگران مفاهیم خود را به شیوه یکسانی تعریف نکنند مقایسه اگر نه ناممکن، حداقل قابل تردید جلوه می‌کند. همان‌طور که ریکر بیان داشته است اگر تعاریف، گوناگون باشند محققین در اصل به بررسی پدیده واحدی نخواهند پرداخت. (۷)

4- Blitzkrieg

۵- بنگرید به Harold Lasswell and Abraham Kaplan, Power and Society, New Haven, 1950.

۶- به طور مثال بنگرید به برخی مطالعات "کلاسیک" درباره قدرت در جامعه.

Floyd Hunter, Community Power Structure, Chapel Hill, 1953.

Robert Dahl, Who Governs?, New Haven, 1961.

Nelson Polsby, Community Power and Political Theory, New Haven, 1963.

7- Willian Riker, Some ambiguities in the notion of power, American Political Science Review, 59, 1965, P.341.

بسیاری از تعاریف انقلاب دارای مشترکاتی باهم هستند ولی از آن سوگوناگونی چشمگیری در میان سایر تعاریف وجود دارد، و این مسئله گاه به حدی عمیق است که می‌توان نتیجه گرفت که نویسندگان مزبور از پدید واحدی سخن نمی‌گویند. از سوی دیگر برخی از ابعاد تحول انقلابی (به ویژه استحاله ارزش‌ها، و خشونت) که در بین اغلب نویسندگان از عمومیت خاصی برخوردارند کمک ناچیزی در فهم انقلابات و درک علل وقوع آنها می‌کنند، چراکه اندازه‌گیری و ارزیابی آنها بسیار دشوار است. برای این اساس دو عامل را می‌توان به عنوان موجبات افزایش دشواری مطالعه انقلاب ذکر کرد. اولاً "وجود تفاوتی چشمگیر میان پژوهشگران در زمینه تعریف انقلاب، ثانیاً "دشواری بودن اندازه‌گیری جنبه‌هایی از انقلاب که غالب محققین معمولاً آنها را با پدیده انقلاب مرتبط می‌سازند. در هنگام بررسی هر یک از تئوریها و مدل‌های انقلاب باید تعریفی که بعنوان نقطه شروع بکار رفته دقیقاً "تفہیم گردد. بدین ترتیب هم می‌توان به تبیین یک انقلاب از دید تئوری یا مدل مزبور دست یافت و هم می‌توان فهمید که از آن دید چه چیزی انقلاب نیست.

تعریف انقلاب

به طور کلی تعاریف ارائه شده از انقلاب را می‌توان در دو طبقه بسیار کلی جای داد. طبقه نخست شامل تحولاتی است که آنها را اصطلاحاً "انقلابات کبیر می‌نامند. مصادیق عینی اینگونه تحولات عبارتند از انقلابهای فرانسه و امریکا در قرن هجدهم و انقلابهای روسیه و چین در قرن بیستم. انقلابهای الجزایر، کوبا و مکزیک را نیز اگر چه به نحوی بحث‌انگیز می‌توان در این طبقه جای داد. اما از سوی دیگر کودتای ارتش برزیل در سال ۱۹۶۴ در درون این دسته جای نمی‌گیرد. البته نه اینکه همه کودتاهای نظامی خارج از این دسته باشند، چرا که مثلاً "کودتای ارتش مصر در سال ۱۹۵۲ را می‌توان به دلایلی که بعداً خواهد آمد به عنوان بخشی از یک انقلاب تلقی کرد. کرین برنیتون، جورج پتسی، زیگموند نیومن و مارکسیست‌هایی نظیر لنین، مائو و کاسترو از جمله نظریه پردازان این مکتب به شماره می‌روند.^(۸) به طور مثال پتی انقلاب کبیر را به عنوان "تجدید بنای دولت" توصیف می‌کند.^(۹) اینگونه انقلاب متضمن نتایج عظیمی برای جامعه مورد نظر تلقی می‌گردد به طوری که حالت نهایی و حالت ابتدایی سیستم از برخی جهات

8- Crane Brinton, George Sawyer Pettee, Sigmund Neumann.

9- George Sawyer Pettee, The Process of Revolution, New York, 1971, P.3. First Published 1938.

هیچ شباهتی با هم ندارند. چنین تغییراتی محتملا " در ایدئولوژی دولت ، ترتیبات ساختاری ، اشکال رهبری یا نهادهای سیاسی بروز می‌کند .

دومین دسته از تعاریف از گستردگی بیشتری برخوردار بوده و علاوه بر آنکه غالب تحولات دسته نخست را در بر می‌گیرند شامل کلیه انتقال قدرتهای فوق قانونی یا خشونت آمیز هم می‌شود . چالمرز جانسون ، رودلف رومل ، ریموند تانتر ، پیتر کالورت و جیمز دیویس از جمله نظریه پردازان این دسته می‌باشند .^(۱۰) مطابق دیدگاه اخیر کودتای ۱۹۶۷ ارتش یونان عملی انقلابی است در حالی که جانشین شدن نازی‌ها به جای جمهوری وایمار (۱۱) در سال ۱۹۳۳ را نباید یک انقلاب دانست . اگر انتقال قدرت به نحوه قانونی صورت گیرد نمی‌توان آن را یک انقلاب به حساب آورد . حتی پیروزی انتخاباتی حزب کارگر انگلیس در سال ۱۹۴۵ و قانونگذاریهای پس از آن که منجر به تغییرات برجسته‌ای در برخی از ابعاد زندگی مردم این کشور شد نیز یک انقلاب به شمار نمی‌آید .^(۱۲)

اینگونه تحولات بخشی از روند سیاسی عادی آلمان و انگلستان تلقی می‌شوند . اگر رویه انتخاباتی باعث به قدرت رسیدن طبقه جدیدی از حکام شود که پس از روی کار آمدن اقدام به تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن کشور بخصوص بنمایند ، برمبنای مفهوم گسترده تر انقلاب و نیز برمبنای مکتب انقلابات کبیر نباید گفت که انقلابی رخ داده است . اما تفاوت اصلی این دو مکتب آن است که نظریه پردازان مکتب انقلابات کبیر معمولا " با اتخاذ دیدگاهی انحصار گرایانه در مورد اجزاء تشکیل دهنده انقلاب تنها تعداد اندکی از موقعیت‌هایی را که در آنها تحولات ریشه‌ای رخ می‌دهد به عنوان انقلاب می‌شناسند . مکتب دوم بیشتر به " جنبه قانونی یا غیر قانونی بودن " و " خشونت آمیز یا مسالمت آمیز بودن " تحولات علاقمند است تا به موضوع تحول یا میزان گستردگی آن ، و به تحولات دیگری هم که محتملا " در پی خواهد آمد توجهی نمی‌نماید . انقلاب از دید این دسته صرفا " عبارت است از تحولی غیر قانونی و خشونت آمیز . مکتب انقلابات کبیر تنها بطور جزئی متوجه قانونیت فراگرد تحول یا کیفیت وقوع آن است . باور این

10- Chalmers Johnson, Rudolf Rummel, Raymond Tanter, Peter Calvert, James Davis.

11- Weimar

12- Brinton, The Anatomy of Revolution, P.4.

دسته آن است که یک تحول انقلابی ابعاد مختلفی دارد و تنها با در نظر گرفتن همه یا برخی از آنهاست که می‌توان قضاوت کرد که آیا انقلابی رخ داده ، فعلا " در حال وقوع بوده ، یا در آینده رخ خواهد داد .

برخی از ابعاد انقلاب که از رهیافت‌های مختلف در باب انقلاب استخراج شده عبارتند از استحاله ساختار ارزشی (یا اسطوره‌های آن سیستم خاص) ، تغییر ساختار اجتماعی ، تحول در نهادهای سیاسی ، قانونیت (یا غیر قانونی بودن) تغییر ، تغییر نخبگان (چه از لحاظ افراد و چه از حیث ترکیب اجتماعی) ، و خشونت . البته نظریه پردازان مکتب انقلابات کبیر در مورد تمامی این عناصر توافق نظر ندارند . ضمنا " برخی از ابعاد فوق دارای دلالت گسترده‌تری بوده و ممکن است متضمن وجود سایر ابعاد یا دربرگیرنده آنها باشند .

استحاله ارزش‌ها

بسیاری از نظریه‌پردازان بویژه تئوری سازان غیر مارکسیست استحاله ارزش‌ها را نقطه عطف و مهمترین خصیصه یک انقلاب می‌دانند . بطور مثال پتی عقیده دارد که " یک انقلاب کبیر انقلابی است که در طی آن تجدید بنای نهاد دولت توأم است با جایگزین شدن یک ایدئولوژی با ایدئولوژی دیگری که راهنما و منجسم‌سازنده فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد ."^(۱۳) هانتینگتون نیز انقلاب را " یک تحول سریع ، بنیادین و خشونت آمیز در زمینه ارزش‌های مسلط و ایدئولوژی یک جامعه " می‌داند .^(۱۴) نیومن نیز انقلاب را به مثابه " یک تحول جامع و بنیادین در اسطوره مسلط نظم اجتماعی " می‌بیند .^(۱۵) البته استحاله ارزش‌ها تنها معیار یک انقلاب نیست ، تغییر شخصیت‌ها و خشونت نیز حائز اهمیت است . ولی استحاله ارزش‌ها برای اندازه‌گیری میزان تحولی که پس از یک انقلاب رخ می‌دهد معیار اساسی‌تری است . کوهن می‌گوید علت وقوع انقلابات سیاسی آن است که جناح‌های انقلاب در مورد چارچوبه نهادهای که تغییر سیاسی باید در داخل آن تحصیل و ارزیابی شود اختلاف نظر دارند .^(۱۶) بدین ترتیب

13- Pettee, The Process of Revolution, P.22.

14- Samuel P. Huntington, Political Order in Changing Societies, New Haven, 1968, P.264.

15- Sigmund Neumann, "The international Civil war, World Politics, 1., 1948-9, PP. 333-4.

16- Thomas S.Kuhn, The Structure of Scientific Revolutions, Chicago, 1962, P.93.

عدم توانایی در رفع اختلافات موجود میان شیوه های گوناگون " نگرش به جهان " نهایتاً " به‌الغای شیوه قبلی ارزیابی اهداف و مسائل جامعه و جایگزین ساختن آن با دید- گاهی نواز جهان منجر می‌شود. انقلاب لوتر (۱۷) در آلمان اوایل قرن شانزدهم در حوزه مذهبی، و انقلاب کوپرنیکی (۱۸) در عرصه علمی رامی‌توان نمونه‌هایی از چنین تحولی دانست.

حتی اگر انقلاب ارزش‌های یک جامعه را تماماً " هم تغییر ندهد (که این مسئله با توجه به انعطاف‌پذیری الگوهای فرهنگی نامحتمل نیست) ولی شرکت کنندگان در انقلاب اینگونه تصور می‌کنند که نظم کهن در حال فروپاشی و کنار رفتن از صحنه تاریخ است. آرنست در این زمینه می‌گوید " مفهوم جدید انقلاب از این تصور جدا شدنی نیست که مسیر تاریخ ناگهان از نو آغاز می‌گردد و داستان کاملاً " جدیدی که هیچگاه گفته یا دانسته نشده به زودی آشکار می‌گردد. " (۱۹) بر این اساس بعد مهمی از هرگونه تصویری از انقلاب را باید در ایده تغییر ارزش‌ها یافت. این جنبه را می‌توان بوسیله تحلیل کلی " نظری در مورد شالوده‌های فلسفی دوران‌های ماقبل و ما بعد وقوع تغییر در گروه حاکمه نشان داد. همچنین می‌توان تحقیق کرد که آیا ارزش‌های هدایت کننده اعمال افراد تغییر یافته‌اند یا نه. اگر در تعریف انقلاب تنها به بعد ارزشی توجه داشته باشیم میتوان گفت که شیلی در دوران آلنده یک انقلاب را تجربه نموده است ولی از سوی دیگر کشور ایرلند که در طی سالهای ۲۳ - ۱۹۱۶ یک دوره خشونت قابل ملاحظه را از سرگذراند و نهایتاً به استقلال دست یافت ابداً " انقلابی نداشته است. ظاهراً " ارزش‌های دموکراسی پارلمانی که از سوی بریتانیایی‌های مسلط بر ایرلند رواج داده شده بود قبل از جنگ استقلال وجود داشته و از آن پس نیز تغییری در آن رخ نداده است. دموکراسی پارلمانی ایرلند از هنگام بنیانگذاری دولت این کشور بی‌وقفه به کار پرداخته و موفقیت آن دلیلی است بر اینکه نهال این سیستم جدید در زمین حاصلخیزی غرس شده است.

17- Lutheran Revolution

18- Copernican Révolution

19- Hannah Arendt, On Revolution, New York, 1965, P.21.

First Published 1963.

علیرغم اهمیت عنصر تغییر ارزشها در تعریف انقلاب باید توجه داشت که این مفهوم به دشواری قابل تدقیق علمی است. سخن گفتن از استحاله بنیادین ارزشها یا اسطوره یک جامعه خیلی آسان است ولی اثبات وقوع چنین تغییراتی کاملاً "مسئله دیگری است". مشخص ساختن ارزشهای یک جامعه با ثبات به حد کافی دشوار است چه رسد به بررسی ارزشهایی که در حال تحولند. معهذاً خوشبختانه می توان از طریق کاوش در سایر جنبه‌هایی که در ادامه بیان خواهد شد در مورد وقوع یا عدم وقوع استحاله‌ای در ارزشهای جامعه قضاوت کرد.

دگرگونی ساختاری

تغییر ساختار اجتماعی موجود در یک جامعه دومین بعدی است که در تعریف انقلاب می‌تواند بکار آید. مثلاً "نیومن اعتقاد دارد که تغییر در ساختار اجتماعی و در کنترل ثروت اقتصادی عناصر اساسی فرمول انقلابی را تشکیل می‌دهند." (۲۰) اما از میان تمامی کسانی که انقلاب را نوعی تحول ساختاری می‌دانند هیچیک به اندازه مارکس موثر و با نفوذ نبوده‌اند. این اندیشه که انقلاب یعنی دگرگونی ساختار اجتماعی شدیداً "با کلیت سنت مارکسیستی آمیخته است. از دید این مکتب، انقلاب گذار یا انتقال از یک دوره تاریخی به دوره‌ای دیگر است. هر دوره تاریخی را یک شیوه تولید خاص مشخص می‌سازد. رابطه بین طبقات که نمایانگر وجه تولیدی خاصی است با انتقال از یک دوره به دوره بعد متحول می‌شود و به تدریج که شیوه تولید توسعه می‌یابد وضعیت طبقه بهره‌ده نیز روبه وخامت می‌گذارد. بر این اساس "انقلاب یعنی تغییر شکل کامل یک نظام، وقتی رخ می‌دهد که طبقه‌ای از انسان‌ها برای رهایی از فلاکت، جز دست زدن به انقلاب راه دیگری را پیش پای خود نمی‌بینند." (۲۱) در انقلاب نهایی نیز تخاصم طبقاتی منسوخ و عمر دولت به پایان خواهد رسید. دیدگاه مارکس بر برخی از نظریه پردازان موثر افتاد. روزالوگزامبورگ، لنین، مائو... علیرغم وجود تفاوت‌هایی در اندیشه‌هایشان همگی انقلاب را بر اساس دگرگونی ساختار اجتماعی از قبل موجود تعریف می‌کنند.

20- Neumann, "The international Civil war", pp. 333-4.

21- Franz Schurmann, "On revolutionary conflict", Journal of International Affairs, 23, 1969, p.41.

گرچه مارکسیست ها پرنفوذترین گروهی هستند که انقلاب را دگرگونی ساختار اجتماعی می‌دانند ولسی نظریه پردازان دیگری نیز در این راستا گام زده‌اند. بطور مثال دارندورف در یک اثر برجسته و غیرمارکسیستی به عوامل خاصی علاقمند است که مردم آلمان را به رای دادن به نفع حزب ناسیونال سوسیالیست و حمایت از هیتلر سوق دادند. بحث او اساساً " این است که در دوره اولیه حکومت نازیها در آلمان به راستی یک انقلاب رخ داده است. حزب نازی تنها با جایگزین کردن " شکل بندیهای ماشینی به جای ساختارهای اجتماعی ارگانیک، توانست جامعه صنعتی آلمان را به طرز چشمگیری دگرگون سازد." (۲۲) نازیها ایالت‌ها را که منابع اصلی وفاداری‌های محلی بودند نابود ساختند، به عقلایی کردن اتحادیه‌های کارگری پرداختند و تمامی جنبه‌های زندگی فرد را سازمان‌بندی نمودند. علاوه بر دارندورف، دویچر، ولین نیز انقلاب را به عنوان تحول ساختار اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند. دویچر معتقد است که طبقه کارگر انقلابی اولیه اتحاد شوروی در خلال دوره جنگهای داخلی این کشور نابود شد. برای پر کردن جای طبقه نابود شده، پرولتاریای انقلابی باید رشد میکرد. لذا دیوانسالاری شوروی برای آنکه به نیابت از این پرولتاریای انقلابی جدید "متولی" انقلاب گردد خود را گسترش داد. این دیوانسالاری " به اعمال قدرتی بیش از آنچه که هر طبقه مالکی در قرون جدید اعمال می‌نمود دست زده است." (۲۳) اما تفاوت اساسی میان این طبقه حاکمه جدید و نظم کهن تزاری آن است که قدرت دیوانسالاری شوروی ریشه در کنترل یا مالکیت ثروت ندارد. بالعکس " سلطه این بوروکراسی صرفاً " برپایه یک توازن سیاسی مبتنی است." (۲۴) بدین ترتیب ساختار اجتماعی جدیدی در اتحاد شوروی پدیدار گشته که بنیان آن عمیقاً "از نظام قشر بندی اجتماعی سابق متفاوت می‌باشد. لاین نیز به نتایج تقریباً مشابهی با دویچر رسیده است. بحث او آن است که در اتحاد شوروی فعلی قشر بندی اجتماعی متفاوت از آنچه در دموکراسی‌های صنعتی غرب وجود دارد نیست. در واقع "گرچه

22- Ralf Dahrendorf, *Society and Democracy in Germany*, Garden City, New York, 1969. First Published

22- Ralf Dahrendorf, *Society and Democracy in Germany*, Garden City, New York, 1969. First Published 1967, P. 385.

23- Isaac Deutscher, *The Unfinished Revolution: Russia 1917-67*, London, 1967, P.57.

این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است. انقلاب ناتمام، ایزاک دویچر، ترجمه خلیل ملکی

24- Ibid., PP. 56-7.

انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸.

ریشه‌های نظام قشر بندی اجتماعی را باید در نظم سیاسی جست ولی پس از یک تحول انقلابی بسیاری از الگوهای نابرابری به تدریج شبیه قشر بندی اجتماعی سایر جوامع میگردد. " (۲۵) اختلاف لین ودویچر از آن جهت است که به باور لین "محتملا" ساختار اجتماعی همه جوامع صنعتی بی توجه به ایدئولوژی اجتماعی مسلط بر آن جوامع دارای الگوهای یکسانی هستند. معهذ اوهم مثل دویچر عقیده دارد که نظام قشر بندی اجتماعی موجود در شوروی واقعا " دارای خاستگاه‌هایی سیاسی است که از انقلاب ریشه گرفته‌اند. لین براین اساس چنین ابراز عقیده می‌کند " به نظر من تفاوت واقعا " اساسی میان نظام قشر-بندی اجتماعی در شوروی و جوامع غربی عبارت است از فقدان طبقه‌ای با دارایی خصوصی که مالک تمرکز عظیمی از ثروتها باشد. " ۲۶ لذا این امر می‌تواند معیاری باشد برای سنجش اختلاف اتحاد شوروی با سایر جوامع صنعتی و نیز با روسیه تزاری .

تعییر نهادها

می‌توان تعریف انقلاب را با برخی تصورات در زمینه تحول نهادها مرتبط ساخت. مثلا " مورانقلاب را به عنوان نوعی از تحول خشونت آمیز می‌شناسد که "بخش قابل ملاحظه ای از مردم را درگیر ساخته و منجر به دگرگونی ساختار حکومت می‌شود. " ۲۷ وجه تمایز تغییر نهادی از تغییر کلی تر ساختارها آن است که دگرگونی نهادی فقط اشاره به برخی تحولات در نهادهای سیاسی دارد حال آنکه منظور از تحول ساختاری می‌تواند تغییری در روابط کلی طبقات جامعه باشد. بدین ترتیب تحول نهادی ممکن است مشتمل بر انواع مختلفی دگرگونی همچون تغییر یا منسوخ شدن سلطنت، تاسیس یا برچیده شدن یک مجلس قانونگذاری، یا تغییری اساسی در وظایف خاص قوه مقننه باشد. البته متمایز ساختن یک تحول نهادی از استحالهای در ارزشها یا تغییر کلی تری در ساختار اجتماعی چندان ساده نیست زیرا می‌توان چنین استدلال کرد که تغییر نهادهای سیاسی محتملا " نمایانگر تحولی در ارزشهای مسلط و ساختار اجتماعی می‌باشد، ادواردز اعتقاد دارد که در انقلاب، یک سیستم مشروعیت قانونی جای سیستمی دیگر را می‌گیرد. وی منظور خود را چنین بیان نموده است. " انسان تا حد زیادی مخلوق عادت‌ها و سنت‌هاست. اغلب نهادهای او محصول احساس است و نه عقل. . . یک نهاد جایگزین ولو آنکه برتری چشمگیری بر نهاد کهن داشته باشد اما

25- David Lane, *The End of Inequality?*, Harmondsworth, Middlesex, 1971, P.132.

26- Ibid., P.69.

27- Wilbert E. Moore, *Social Change*, Englewood Cliffs, New Jersey, 1963, P.81.

بهر حال قدمت آنرا ندارد و بنا بر این تنها با اکراه و بر اثر فشار ضرورت‌های مبرم پذیرفته خواهد شد. " (۲۸) به باور او وارد و ارد زگرد آوردن مردم به حول این اندیشه که بر انداختن حکومت موجود تنها راه خروج از یک وضعیت تحمل ناپذیر است به دلیل ارزش‌هایی که عمیقا "مورداعتقاد مردمند حداقل سه نسل زمان می‌برد. (۲۹)

بدین ترتیب بر اساس این دیدگاه، تغییر نهادها فقط نماینده دگرگونی ساختار اجتماعی و بویژه نمایانگر استحاله ارزشهاست. این نظر تلویحا "اشاره بر آن دارد که تغییر نهادی تابع استحاله ارزشهاست و لذا استحاله ارزشی باید مقدم بر تغییر نهادها باشد. از آنجاکه تحول ارزشی در این دیدگاه منادی تغییر نهادهاست لذا مشتمل بر تغییر نهادها نیز هست. همچنین بطور ضمنی فرض شده که از طریق بررسی تحول نهادها عملا "می‌توان میزان استحاله ارزشها را در اجتماع مورد نظر سنجید. انقلاب روسیه یک نمونه از چنین تحولی است. خاندان رومانف برای بیش از سیصدسال بر روسیه تسلط داشت و در ۱۹۰۵ نیز شورش‌های قابل ملاحظه‌ای را از سر گذارنده بود. اما دوازده سال بعد این خاندان از طریق اعتصاب‌هایی در پتروگراد پایتخت کشور از قدرت به زیر کشیده شد. مطمئنا " این خود نشانه اعتبار این نظر است که استحاله ارزشی میان سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ بر تغییر نهادی مقدم بوده است. با این وجود ما تغییر نهادی را بعنوان یک بعد جداگانه انقلاب بکار می‌بریم زیرا در واقع ممکن است تغییر نهادها بر تحول ارزشی مقدم باشد. امکان دارد پس از تغییر نهادها و قبل از تحول ارزشهای مسلط در یک جامعه، چندین نسل سپری شود. از طرفی ممکن است در بین بخش‌هایی از مردم ارزشها هیچگاه واقعا " دگرگون نشوند. سلطنت فرانسه محتملا " از سال ۱۸۴۸ به بعد برای همیشه خاتمه یافت. اما بخش بزرگی از مردم تا سالها بعد تصور سلطنت یا رهبری مقتدر را در مخیله خود حفظ کردند. (۳۰) یک نمونه دیگر از تقدم تغییر نهادی بر استحاله ارزشی را می‌توان در ژاپن یافت. با پایان جنگ دوم جهانی متفقین اصرار داشتند که ژاپنی‌ها یک دمکراسی پارلمانی

28- Lyford P. Edwards, The Natural History of Revolution New York, 1965, first Published 1927, P.27.

29- Ibid., P.16.

30- William Shirer, The Collapse of the Third Republic, London, 1970.

Harvey Waterman, Political Change in Contemporary France, Columbus, Ohio, 1969.

Henry Ehrmann, Politics in France, Boston, 1968.

برقرار سازند که در آن امپراطور از " موجودی الهی " به یک پادشاه قانونی از نوع پادشاهان غربی تنزل مقام می‌یافت. (۳۱) با فرض این مطلب که ارزشهای سلطنت مشروطه و پارلمان‌تاریسم دمکراتیک قویا " در ژاپن ریشه‌دوانده، این مورد نیز مثال روشنی از تقدم تغییر نهادی بر استحاله ارزشی خواهد بود.

بنابه دلایل فوق، تغییر نهادی را بعنوان یک بعد جداگانه قلمداد می‌کنیم. گرچه تحول نهادی با استحاله ارزشی شدیداً در ارتباط است ولیکن با آن یکی نبوده و نه حتی لزوماً نتیجه تغییر ارزشی می‌باشد. بالعکس، ممکن است تغییر نهادی بر استحاله ارزشها موثرافتد.

تغییر نخبگان

یکی از کارآمدترین ابعاد تحول انقلابی به اصطلاح " بعدنخبگان " آن است. تعریفی که متوجه این بعد است به بررسی صورت بندی خاص رهبری در جامعه و میزان تحول این رهبری در طی دوره انقلاب می‌پردازد. مسلماً " هر انقلابی تغییری در گروه نخبگان حاکم می‌باشد لیکن در خصوص معنای تغییر رهبری اختلافات عمده ای میان تئوریهای مختلف وجود دارد. اگر زنجیره‌ای از تغییر نخبگان را در نظر بگیریم در یک سر آن تغییر اشخاص قرار خواهد داشت، و در انتهای دیگر آن تغییر ریشه‌ای نخبگان که به معنی تغییر خاستگاه طبقاتی نخبگان است. دیدگاه نخست معتقد است که یک انقلاب موفقیت‌آمیز در جایی رخ می‌دهد که شورشیان در نتیجه معارضه بانخبگان حکومتی مآلاً موفق به تصرف نقش‌هایی اساسی در درون ساختار اقتدار سیاسی می‌گردند. (۳۲) نظریه پرداز دیگری در همین راستا عقیده دارد که " انقلابات عبارتند از آشوب‌های داخلی خشونت‌آمیزی که باعث جابجایی یک گروه حاکمه با گروه دیگری می‌شوند که دارای پایگاه مردمی وسیع‌تری است. (۳۳)

31- Ardath W. Burks, The Government of Japan, New York, 1961.

Nobutaka Ika, Japanese Politics: An Introductory Survey, London, 1958.

Chitoshi Yanaga, Japanese People and Politics, New York, 1964, PP.129-43.

32- Raymond Tanter and Manus Midlarsky: A theory of revolution, Journal of Conflict Resolution, 11, P.267.

33- James C. Davies, Toward a theory of revolution, American Sociological Review, 27 1962, P.6.

اما اگر تغییر نخبگان را مقید به این شرط کنیم که تغییر مذکور به اتکاء خشونت انجام گیرد سقوط حکومت‌ها در دموکراسی‌های پارلمانی همچون بریتانیا و هلند را از ملاحظه خود کنار گذاشته‌ایم ولی از سوی دیگر موارد بیشماری را که در آنها چیزی بجز تغییر خشونت‌آمیز نخبگان رخ نمیدهد بعنوان انقلاب پذیرفته‌ایم. بطورمثال تایلند از سال ۱۹۵۰ به بعد چندین کودتای نظامی را تجربه نموده است. با استفاده از تعریف فوق باید علیرغم این واقعیت که این کودتاها چیزی غیر از عوض شدن شخصیت‌ها را در بر نداشته‌اند نتیجه بگیریم که در این کشور چندین انقلاب رخ داده است. اما بدیهی است که در وضعیت زندگی روزمره مردم تایلند تغییر مختصری حاصل شده است. بعلاوه منشاء گروه جدید رهبری در تمامی این کودتاها بیشتر با خاستگاه طبقاتی گروه‌های حاکمه قبلی شباهت داشته است. استدلال مشابهی را می‌توان در مورد کشورهای نظیر سوریه و ویتنام جنوبی اقامه کرد. نهایتاً "نازل ساختن بعد تغییر نخبگان تا سرحد تغییر ساده شخصیت‌ها به معنی ضعیف کردن مفهوم انقلاب است. وقتی درباره تحول انقلابی می‌اندیشیم تصویری از یک دگرگونی ریشه‌ای و یک استحاله عمده را در ذهن خود داریم نه صرفاً "تغییر بازیگرانی که به ایفای یک سلسله نقش‌های لایتغیر می‌پردازند. مسلماً" ممکن است که تغییر اشخاص جزئی از وضعیت انقلابی باشد ولی ظاهراً "این تغییر کفایت لازم را بعنوان شاخص منحصر بفرد یا جامع یک انقلاب ندارد.

در انتهای دیگر زنجیره تغییر نخبگان، لاسول تعریف دیگری از انقلاب را به دست می‌دهد. تعریف وی ما را به نحو بارزی از این اندیشه که انقلاب صرفاً "وابسته به تغییر ساده شخصیت‌هاست فراتر می‌برد. او انقلاب را به صورت "تغییری در ترکیب طبقاتی نخبگان" تعریف می‌کند. (۳۴) سادگی این تعریف نباید نکات ملحوظ در آن را از نظرپنهان سازد. بعد نخبگان عنصری اساسی در هر فرمول اجتماعی است، چه این فرمول مربوط به ثبات اجتماعی باشد و یا به تغییر اجتماعی. تغییر نخبگان بخشی می‌تواند تحولات متعددی را در جهت گیری‌های ارزشی و یا ساختار اجتماعی یک جامعه خاص نشان دهد. این تغییر همچنین می‌تواند منادی تحول ارزشهای جامعه در آینده باشد. لاسول معتقد است که برای تعیین میزان تغییری که در اشخاص حکومت کننده حاصل شده است بررسی پیشینه طبقاتی حکام مسئله اساسی نیست. مهمترین مسئله آن است که

34- Harold Lasswell, *Politics: Who Gets What, When, How*,
New York, 1958. First Published 1936, P. 113.

تغییر مزبور نمایانگر چه تغییری در مناسبات اجتماعی است . بامینا قرار دادن تعریف لاسول می‌توان تسخیر قدرت بوسیله نازیها در سال ۱۹۳۳ و پیامدهای آن را با توجه به اختلافات مشخصی که از نظر پیشینه کلی و طبقاتی رهبری نازی با گروههای نخبه‌قبلی آلمان وجود داشت یک انقلاب دانست . (۳۵) لرنر استدلال نموده که گروه نخبگان نازی در قیاس با رهبری سابق آلمان یقیناً " یک گروه " حاشیه‌ای " بوده است . همچنین گروهی که پس از جدایی ایرلند از بریتانیا در این کشور به قدرت رسیدند از حیث پیشینه جمعیتی و طبقاتی خود با رهبران اولیه گروه پارلمانی قدیمی ایرلند به نحو بارزی تفاوت داشتند . (۳۶) اگر تعریف لاسول به کار رود ، کودتای مصر را نیز می‌توان به عنوان بخشی از یک انقلاب قلمداد کرد ، زیرا خاستگاه طبقاتی سرهنگانی که ملک فاروق را در سال ۱۹۵۲ معزول ساختند با خاستگاه طبقاتی حکام مصر قبل از کودتا فرق داشت . ۳۷

آن دسته از تعاریفی که تغییر شخصیت‌ها را شاخص انقلاب می‌گیرند مورد آلمان رادر زمره انقلابات قرار نمی‌دهند . چرا که در امر جانشین شدن نازی‌ها به جای حکام قبلی هیچگونه خشونتی به کار نرفت . از این دیدگاه موارد ایرلند و مصر ، و نیز هر یک از کودتاهای سوریه و کودتای نظامی سال ۱۹۶۷ یونان را شاید بتوان در زمره انقلابات جای داد . این دو کودتای آخری را بنا به تعریف لاسول نباید جزو انقلابات به حساب آورد ، زیرا خاستگاه طبقاتی حکام جدید و حکام معزول شده یکی بوده است .

قانونیت و مشروعیت

بعد پنجم در تعریف انقلاب از آن دسته تصوراتی در مورد انقلاب حاصل آمده که تبلورشان کودتاهای نوع سوریه است . این بعد به تقابل میان انتقال قانونی و غیر-قانونی قدرت مربوط است و به طور پیرامونی با مسئله گمراه کننده و بسیار کلی مشروعیت ارتباط دارد . وقتی از تحولی قانونی در تقابل با تحولی غیر قانونی یا ضد قانونی سخن می‌گوییم به تغییراتی اشاره داریم که بر اساس یا بر ضد قواعد قانونی و ریاستی یک

35- Daniel Lerner, *The Nazi elite, from World Revolutionary Elites*, ed. by Harold Lasswell and Daniel Lerner, Cambridge, Mass 1966, pp.194-318.

36- A.S. Cohan, *The Irish Political Elite*, Dublin, 1972.

37- P.J. Vatikiotis, *The Egyptian Army in Politics; Pattern for the New Nations?* Bloomington, 1961.

دیدگاه ارائه شده در اثر فوق مورد پذیرش عام واقع نشده است . هر ایرد کمجیان عقیده دارد که افسران آزاد دارای " پیشینه طبقاتی پائینی " که معمولاً " به آنها نسبت داده می‌شوند نبودند . بنگرید به :

Hrair R. Dekmejian, *Egypt under Nasir*, Albany, 1971.

جامعه صورت می‌گیرند. ولی مشروعیت مفهوم نسبتاً "متفاوتی است که معمولاً" مفهوم قانونیت را در برمی‌گیرد. مشروعیت اشاره به حمایتی دارد که از سوی مردم آن جامعه نسبت به نظام سیاسی و نقش‌های آن نظام ابراز می‌شود. این حمایت به حکام حق "اخلاقی" حکومت‌کردن رامی‌بخشد. مسئله مشروعیت برای همه نظریه‌پردازان دشواری-آفرین است مگر برای نظریه‌پردازان مارکسیست که اقتدار را عمدتاً "مبتنی بر زور می‌دانند. اصولاً" اگر رژیم از حمایت وسیع‌توده یا اعضای از توده که "حائز برجستگی سیاسی هستند" برخوردار باشد، در این صورت حکومت برای حفظ نظم در جامعه به نیروی بسیار اندکی نیاز خواهد داشت. اما اگر مخالفت‌های فراگیری در مقابل رژیم مزبور وجود داشته باشد آنگاه زور در مقیاس نسبتاً "بزرگی مورد نیاز خواهد بود. یکی از مکاتب جامعه‌شناسی یعنی مکتب کارکردگرایی مسئله مشروعیت را بعنوان مضمون اصلی مطالعه انقلاب بکار می‌برد. اغلب نظریه‌پردازان انقلاب برای این نکته توافق نظر دارند که "همه انقلابات بر حسب تعریف عبارتند از شکست کنترل سیاسی گروه موجود نخبگان حاکم (۳۸) اما مسئله اساسی آن است که این فقدان کنترل سیاسی را چگونه باید مورد سنجش و تحلیل قرار داد. دان معتقد است که "یک انقلاب، حتی یک انقلاب عقیم نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر در جایی که رژیم قبلی به لحاظ ضعف یا شرارت خویش حق حکومت‌کردن را از دست داده باشد. (۳۹) این استدلال را می‌توان معکوس نقطه نظری دانست که معتقد است انقلابات تا حد زیادی در نتیجه فعالیت گروه‌هایی فاقد پایگاه وسیع مردمی صورت می‌گیرند. بر اساس اینکه چه دیدگاه خاصی داشته باشیم انقلاب ویت کنگ در ویتنام جنوبی را می‌توان حداقل به دو شیوه مختلف تفسیر کرد. جنگ‌های ویتنام را می‌توان یک قیام مردمی داخلی دانست یا اینکه آنرا بخشی از توطئه جهانی کمونیستی قلمداد کرد که فاقد حمایت توده‌مرعوب شده بوده است. حتی اگر تحول انقلابی را به معنی انتقال غیر قانونی یا ضد قانونی قدرت بگیریم با زهم این دیدگاه که انقلاب نمایانگر شکست یا نقص رژیم است اشکالاتی را پیش می‌آورد. اولاً "با تلقی انقلاب به عنوان انتقال غیر قانونی قدرت مشکلی واقعی پیش می‌آید که ناشی از شمار وسیع

38- John Dunn, *Modern Revolutions*, London, 1972, P.13.

39- *Ibid.*, P.246.

مواردی است که بدین ترتیب در تعریف گنجانده می‌شوند. ثانیاً "چنین انتقال قدرتی فقط در چشم گروه حاکمه قبلی و حداکثر در چشم حکومت‌های خارجی که این گروه را به رسمیت می‌شناخته‌اند خلاف قانون بنظر خواهد آمد، ولی گروه جدیدی که کنترل را به دست می‌گیرد و حتی توده‌ها چنین تلقی بی‌ندارند، تنها می‌توان گفت که در انقلاب یک سیستم قانونیت جایگزین سیستمی دیگر می‌شود، به مجرد آنکه رژیم‌کهن از میان رفت رژیم جدید در وضعیتی خواهد بود که می‌تواند مبنای قانونی خاص خویش را بوجود آورد. این مسئله که آیا حمایت معنوی نیز بدنبال این امر خواهد آمد یا نه موضوع دیگری است.

خشونت و وقایع خشونت آمیز

در این مورد که انقلابات بنا به تعریف عبارتند از اقداماتی خشونت بار همه نظریه پردازان اتفاق نظر ندارند. مثلاً "ادوارز عقیده دارد که تحول انقلابی "لزوماً" بوسیله خشونت و زور تحقق نمی‌یابد" (۴۰) او در اتخاذ این دیدگاه تنهاست. این امر طبیعی است زیرا تصور توده‌هایی که از اطراف شهرها یورش آورده شهرها را از اشرار پاکسازی می‌کنند ذهنیت متداولی است که انقلاباتی همچون انقلاب مکزیک و چین نیز آن را تقویت نموده است. محققینی که درباره انقلاب دست به قلم برده‌اند عموماً "اتفاق نظر دارند که خشونت جزء اصلی ولاینفک وضعیت انقلابی شده است. دان می‌گوید "انقلاب نوعی از تحول اجتماعی توده‌ای، خشونت بار و شتابان است". (۴۱) در تعریف هانتینگتون از انقلاب نیز خشونت مؤلفه اساسی را تشکیل می‌دهد. (۴۲) کالورت از تمامی این نظریه پردازان فراتر رفته و انقلاب را صرفاً "بابکارگیری عنصر خشونت تعریف نموده است. او می‌گوید انقلاب "صرفاً" گونه‌ای از تغییر حکومت با توسل به خشونت است. " (۴۳) نظریه بادیگاهی که می‌گوید انقلابات نوعی تحول غیر قانونی هستند چندان متفاوت نیست.

40- Edwards, The Natural History of Revolution, P.2.

41- Dunn, Modern Revolutions, P.12.

42- Huntington, Political Order in Changing Societies, P.264.

43- Peter Calvert, Revolution: the politics of Violence, Political Studies, 15, 1967, P.2.

در تصور مارکسیستی انقلاب نیز خشونت جزء اصلی است . لیکن برداشت این مکتب در مورد خشونت با تلقی سایر دانشمندان غیر مارکسیست به نحو چشمگیری تفاوت دارد . نظریه پردازان سنت غیر مارکسیستی مایلند که گناه خشونت را به گردن انقلابیون بیاندازند ، حال آنکه مارکس از این لحاظ حکومت را گناهکار می‌شناسد . دسته اول معتقدند که اگر حکومت برای مبارزه با رفتار انقلابی بازورپاسخ می‌گوید در واقع صرفاً " در جواب به تحریکات خشونت بار شورشیان چنین می‌کند . اما از آن سو یک نظریه پرداز مارکسیست به دولت بعنوان ابزار یا وسیله طبقه مسلط می‌نگرد . بدین ترتیب خشونت ، رفتار ضد انقلابی رهبری حکومت است . شورش نهایی پرولتاریا نیز صرفاً " واکنشی است در مقابل خشونت حساب شده‌ای که از سوی بورژوازی اعمال گردیده است . مائو از همان سال ۱۹۲۷ نوشته بود که " انقلاب یک شورش است ، عملی است خشونت بار که از طریق آن یک طبقه طبقه دیگری را سرنگون می‌سازد . " (۴۴) جدیدتر از آن دبره انقلاب را نه تنها شامل خشونت یا حرکات نظامی می‌داند بلکه آن را بعنوان فراگردی می‌شناسد که در آن رهبران نظامی درون انقلاب ، یعنی همان ابزارهای خشونت ، بجای نظریه پردازان حزبی در مفهوم " سنتی‌تر " لنینیستی - مائوئیستی انقلاب هسته‌ها و مهیاکنندگان تئوری انقلابی را تشکیل می‌دهند . (۴۵) بدین ترتیب بجای آنکه حزب بر توسعه نیروهای رزمنده تقدم داشته باشد امروز قضیه برعکس شده است . ارتش ، یعنی ابزار خشونت ، به صورت مبنای تئوری حزبی درآمده است .

هیچیک از کسانی که خشونت را به عنوان جزء اصلی یک تحول انقلابی می‌شناسند همه اقدامات خشونت بار را به عنوان فعالیت‌های انقلابی نمی‌پذیرند . گرچه ممکن است عواملی که موجب اعمال خشونت آمیز یک جوان می‌شوند مبنای تمایل رفتاری یک فرد انقلابی نیز قرار گیرند ولی با این حال غالب اقدامات خشونت آمیز ، انقلابی یا در جهت حمایت از یک انقلاب نمی‌باشند . بر اساس برخی تصورات از انقلاب تمایل مزبور محتملاً " نمایانگر علائم کلی رفتار ضد اجتماعی است . ظاهراً " تعریف روشن ، دقیق و عموماً " پذیرفته شده‌ای از خشونت تاکنون به دست داده نشده است . مثلاً " کالورت در مقاله‌ای که انقلاب را بعنوان

44- Mao Tse-Tung, Report on an investigation of the Peasant movement in Hunan, P.28.

45- Regis Debray, Revolution in the Revolution? Harmondsworth: Middlesex, 1967, P.105.

این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است : انقلاب ، رژی دبره ، ترجمه علی مقامی چاپ درفک ، ۱۳۵۷

سیاست خشونت‌مورد بررسی قرار می‌دهد هیچگاه واقعا " به ما نمی‌گوید که مقصودش از خشونت چیست . (۴۶) آثار چالمرز جانسون نیز نمایانگر مشکلاتی است که ممکن است در اثر تعریفی نادقیق یا کلی از خشونت پیش آید . وی هر گونه تلاشی را برای تفکیک تصور انقلاب از ارتکاب اقدام یا اقدامات خشونت بار بی‌فایده و مهمل می‌داند . دیدگاه وی در مورد انقلاب براین استدلال استوار است که " یک شیوه راهیابی به مفهوم انقلاب بررسی آن بعنوان شکلی از خشونت می‌باشد . (۴۷) اودر جایی دیگر از اثر خویش مطرح می‌سازد که انقلاب صورتی از تحول اجتماعی است . به بیان دیگر انقلاب را می‌توان هم در پایان زنجیره تحول اجتماعی قرارداد و هم در زنجیره رفتار خشونت‌آمیز . اما در عمل سطح تحول اجتماعی لزوما " با بیشتر شدن خشونت اعمال شده افزایش نمی‌یابد . هر یک از این دو پدیده می‌تواند در غیاب دیگری رخ دهد .

جانسون در زمینه تعریف خشونت با مشکلات باز هم بیشتری روبروست . او خشونت را به صورت کاربرد ساده زور از سوی حکومت ، حزب یا ارتش انقلابی تعریف نمی‌کند . بالعکس ، از نظر وی خشونت " بمثابه عملی است که عمدا " یا من غیر عمد نامتجانس با رفتار دیگران است . (۴۸) این تعریف دارای نتایج گسترده‌ای است . از دهه ۱۹۳۰ به بعد نویسندگانی در اتحاد شوروی به زندان افتاده ، به اردوگاه های کار یا به موسسات روان‌درمانی فرستاده شده و یا تبعید گشته‌اند . این نویسندگان با پی‌گیری هنر خود جامعه خویش را مورد حمله قرار داده‌اند . بر اساس تعریف جانسون می‌توان چنین استدلال کرد که این نویسندگان مرتکب اعمالی خشونت‌آمیز شده‌اند چرا که بنا به تعریف افرادی ضد- اجتماعی هستند . همچنین مطابق تعریف جانسون یک کودک سیاهپوست با ورود به مدرسه‌ای در آمریکا که سابق براین کلیه دانش آموزانش را سفیدپوستان تشکیل می‌داده‌اند مرتکب رفتاری انقلابی شده‌است . اگر فرمانداریکی از ایالات جنوبی آمریکا برای معانعت از ورود آن کودک سیاهپوست جلوی درب ورودی مدرسه بایستد ، و جمعیتی گردهم آیند و فردی از درون جمعیت کودک مزبور را مورد ضرب و شتم قرار دهد ، در این حالت بر مبنای تعریف جانسون از خشونت ، این کودک مزبور است که مرتکب عملی خشونت بار شده‌است .

46- Calvert, Revolution: the politics of Violence, P.9.

47- Chalmers Johnson, Revolutionary Change, Boston, 1966, P.7.

این اثر فارسی نیز ترجمه شده است: تحول انقلابی ، چالرز جانسون ، ترجمه حمیدالیاسی ،

48- Ibid., P.8.

انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۳ .

این کودک با ادامه دادن به رفتاری که رسوم اجتماعی را مورد بی‌اعتنائی قرار می‌دهد اقدامی نامتجانس با رفتار توده مردم انجام داده است. عمل فیزیکی کتک زدن این کودک نیز اقدام خشونت آمیزی نیست چراکه این عمل با رفتار سایر سفیدپوستان داخل جمعیت تجانس دارد و در پاسخ به عمل خشونت بار کودک صورت گرفته است. مفهوم جانسون از انقلاب (به عنوان عملی خشونت بار) نتایج ضمنی دیگری هم دارد. در طی قرن بیستم تصور انقلاب غیر خشونت آمیز از طریق جنبش گاندی درهند و جنبش حقوق مدنی سیاهپوستان به رهبری مارتین لوتر کینگ برای همگان آشنا تر شده است. با توجه به لزوم وجود خشونت در انقلاب از دید اغلب نظریه پردازان، قاعدتا "انقلاب فاقد خشونت باید برای آنان تناقضی در زمینه اصطلاحات باشد. با توجه به این نظرگاه جنبش گاندی و جنبش کینگ باید از مقوله تحولات انقلابی کنار گذاشته شوند. البته به فرض بکارگیری تعریف جانسون از خشونت چنین جنبش‌هایی را می‌توان انقلابی قلمداد کرد ولی در این صورت گاندی و کینگ عنوان انسان‌های پیرو عدم خشونت را از دست داده و در زمره انقلابیون خشونت گرایی همچون مائو و کاسترو قرار می‌گیرند. بنا بر این علیرغم این واقعیت که غالب نظریه پردازان انقلاب خشونت را بعنوان جزئی لازم در فرمول انقلابی وارد می‌کنند ولی افزودن این بعد باعث سهولت بررسی نمی‌شود. حتی روند انقلابی را نیز به راحتی برای ماترسیم نمی‌کند. همچنانکه گفته شد تعریف خشونت فاقد دقت بوده و این عدم دقت مشکل آفرین است، از جمله اینکه تحولات ریشه‌ای جوامع موجود را به دلیل فقدان عنصر خشونت نمی‌توان در مقوله انقلابات جای داد و حال آنکه اقدامات خشونت باری که از وضعیت‌های فاقد خشونت تغییر بسیار کمتری را باعث می‌شوند به صرف تغییر خشونت آمیز گروه نخبگان حاکم، یک انقلاب قلمداد می‌شوند. ضمناً "شیفتگی افراطی نسبت به وقایع خشونت آمیز به مسئله دیگری نیز می‌انجامد. با تعریف انقلاب بمثابه واژگون سازی خشونت آمیز حکومت، آن را بعنوان یک فراگرد تغییر ریشه‌ای تلقی ننموده‌ایم، بالعکس در این حال انقلاب بنا به تعریف لحظه‌ای از زمان خواهد بود که در آن هنگام رژیم کهن فروپاشیده و گروه حاکمه جدید جانشین آن می‌شود. هرگاه این دگرگونی واحد با خشونت همراه باشد گفته می‌شود که یک انقلاب رخ داده است. در این کاربرد اصطلاح "انقلاب" برخی آشفتگی‌های موجود در زمینه اصطلاحات را می‌توان دید. یک نمونه از این آشفتگی را می‌توان در طبقه بندی کودتاها یافت. برخی چنین استدلال می‌کنند که هیچ کودتایی را نمی‌توان انقلاب دانست زیرا کودتا تقریباً "متضمن هیچگونه خشونتی در امر دست به دست شدن قدرت نیست. سایرین معتقدند که همه کودتاها

انقلابند، چراکه ناگزیر شامل انتقال غیرقانونی قدرت می‌باشند. نمونه دیگری از این آشفتگی در کوشش برای تعیین زمان وقوع انقلاب مشاهده می‌شود. در مورد روسیه ما از انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر سخن می‌گوئیم و قصدمان تفاوت گذاشتن میان فروپاشی استبداد تزاری با تسخیر قدرت توسط بلشویک‌هاست. البته "تعیین زمان" وقوع یک انقلاب همیشه به این سادگی نیست. مثلاً "در چین تسخیر قدرت بوسیله کمونیست‌ها بدنبال بیش از بیست سال جنگ صورت گرفت. بیان این مطلب که انقلاب چین در اول اکتبر ۱۹۴۹ یعنی در هنگام اعلام رسمی جمهوری خلق چین وقوع یافته است بمعنی نادیده گرفتن سال‌ها مبارزه انقلابی است. (۴۹)

با بالابردن عنصر خشونت و واقعه خشونت‌بار تا سرحد بعد اساسی انقلاب در واقع امکان سنجش وسعت انقلاب از طریق اندازه‌گیری میزان تغییرات وقوع یافته در یک محدوده زمانی خاص را مورد انکار قرار داده‌ایم و حال آنکه اغلب تعاریف انقلاب یا به طور صریح و یا بطورتلویحی به این امکان قائلند. مطابق این دیدگاه اخیر اگر دگرگونی ناچیز باشد نمی‌توان قائل به وقوع انقلاب شد. از سوی دیگر اگر دگرگونی "ریشه‌ای" باشد می‌توان گفت که انقلاب وقوع یافته است. در این دیدگاه مکانیسم انتقال قدرت فی‌نفسه دارای اهمیت زیادی نیست. براین اساس گرچه ممکن است برخی از کودتاها بخشی از یک انقلاب را تشکیل دهند ولی یک کودتا به خودی خود و به صرف غیرقانونی بودن یک انقلاب نیست. بعلاوه اگر انقلاب را بجای یک واقعه، یک فراگرد بدانیم آنگاه انقلاب‌های روسیه نه در یک لحظه خاص بلکه در طی دوره‌ای مابین ۱۹۰۵ بعنوان اولین سال شورش کارگری و ۱۹۳۹ که سال پایان یافتن تصفیه‌های استالینی است وقوع یافته است، ولی حتی این تاریخگذاری هم حائز دقت نیست. دیدیم که یکی از معیارهای انقلاب که آن را از سایر اشکال تحولی اجتماعی متمایز می‌سازد میزان تفاوت حالت نهایی نظام از شکل اولیه آن است. براین اساس با مطالعه اوضاع روسیه در خلال یک دوره سی‌ساله می‌توان حجم کامل تغییرات آن کشور را مشاهده نمود. از آن سو اگر انقلاب یک واقعه و نه یک فراگرد باشد آنگاه ارتباط دادن آن با وقوع تحول تدریجی در ارزشها، ساختارها، نخبگان، یانهادها، دشوار خواهد بود.

غالب نظریه پردازان و مدل‌سازان انقلاب به بسط طرح‌هایی از فروپاشی رژیم‌ها پرداخته‌اند که با درجات متفاوتی از خشونت اجتماعی ملازم می‌باشد. متأسفانه بیشتر

(۴۹) - برای بحثی درباره چین انقلاب بنگرید به .

این محققین حتی از تعریف خویش نیز پیروی نمی‌کنند. گرچه بنظر می‌رسد که این تعاریف در واقع متوجه میزان تغییر موجود در حالت نهایی نظام باشند ولی مدل‌ها و تئوریهای مزبور بجای عطف توجه به دوره‌ای که در آن رژیم جدید استقرار می‌یابد فقط به ارائه کیفیت و علت فروپاشی رژیم سابق کمک می‌کنند.

نتیجه‌گیری

بنابه تعریف، ابعادی که معمولاً "تحول انقلابی ملازم با آنها قرار داده می‌شود از این قرارند:

- (۱) استحاله ارزش‌ها یا دگرگونی اسطوره‌های جامعه
- (۲) تغییر ساختار اجتماعی
- (۳) دگرگونی نهادها
- (۴) تغییراتی در صورت بندی رهبری، چه در افراد گروه‌نخبه حاکم یا در ترکیب طبقاتی آنها
- (۵) انتقال غیر قانونی یا ضد قانونی قدرت
- (۶) حضور یا حاکمیت رفتار خشونت‌آمیز که در وقایعی که به فروپاشی رژیم می‌انجامد آشکار می‌گردد.

اغلب تعریف‌ها بیش از یکی از این ابعاد را شامل می‌شوند. برخی از جنبه‌ها، بویژه استحاله ارزش‌ها و دگرگونی ساختار اجتماعی، ممکن است متضمن سایر ابعاد بوده و یا از ابعاد دیگر نتیجه شوند. همچنین باید متذکر شد که دو بعد تحول ارزش‌ها و رخداد های خشونت‌آمیز که شایع‌ترین جنبه‌ها در بین نظریه پردازان و مدل سازان انقلابند احتمالاً "کمترین کمک‌ها را در تشریح موضوع به دست می‌دهند، چراکه به دشواری قابل بررسی علمی می‌باشند. اگر این دو بعد در تعریف انقلاب گنجانده نشوند و یا در هنگام حرکت از تعریف ذهنی به تعریفی عملی مورد استفاده قرار نگیرند. در این صورت انقلاب را خیلی راحت‌تر می‌توان بررسی کرد. در این حالت، انقلاب را می‌توان بعنوان فراگردی تعریف کرد که از طریق آن یک تغییر ریشه‌ای در طی محدوده مفروضی از زمان در جامعه‌ای خاص رخ می‌دهد. چنین تحولی متضمن دگرگونی‌های زیر خواهد بود: (الف) تغییری در ترکیب طبقاتی نخبگان، (ب) حذف نهادهای سیاسی قدیم و جایگزین شدن آنها با نهادهای دیگر (و یا با هیچ نهادی)، یا دگرگونی وظایف این نهادها، و (پ) تغییری در ساختار اجتماعی که ممکن است در آرایش طبقاتی و / یا توزیع مجدد منابع و درآمدها جلوه‌گر شود. عظمت یک انقلاب را می‌توان براساس وسعت تغییری که در هر یک از ابعاد فوق‌الذکر و یا ترکیبی از آنها رخ داده است مورد سنجش قرار داد. این سه

بعد قابل تحلیل تجربی نیز هستند، یعنی می‌توان بادشواری ناچیزی آنها را در جهان واقع به مطالعه گذاشت. از خلال همین تحلیل تجربی ممکن است بتوان به ایجاد و بسط تئوریهای انقلاب دست زد. از سوی دیگر اگر برخی از جنبه‌های انقلاب، مثل تحول ارزشی و خشونت، قابلیت بررسی توسط پژوهشگران را نداشته باشند، در این صورت تنها به صورت مفاهیمی باقی خواهند ماند که معمولاً "هیچ‌کمی به درک ما از تحول انقلابی نمی‌نمایند. با وجود این، کنار نهادن تحول ارزشی و خشونت کار ساده‌ای نیست. انقلاب اصطلاحی برانگیزنده است، و دو تصور خشونت و ارزشها نیز بخش اعظم "افسانه‌ای" را تشکیل می‌دهند که با تحولات بارز اجتماعی همبسته می‌باشد. تنها می‌توان گفت که در مورد میزان و برجستگی تحولات، سایر ابعاد انقلاب بیش از این دو جزء اغفال کننده، به ما آگاهی می‌دهند. به علاوه با پرهیز از توجه افراطی به تحول ارزشی و خشونت، تحولات اجتماعی بزرگی را که سابق بر این به دلیل فقدان عنصر خشونت و عدم درک ما نسبت به تغییرات حاصله در ارزشها از زمره انقلابات حذف می‌شدند می‌توان در این طبقه جای داد.